۱
دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع

هو العلیم

رسالهٔ حقوق

امام سجاد علیه السلام

ترجمه :

حضرت علامه آیة الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس الله نفسه الزکیة

مکتب وحی

هو العلیم

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیّع (۱)

رسالۀ حقوق امام سجاد علیه السّلام

ترجمه

حضرت علاّمه آیة اللَه حاج سید محمّد حسین

حسینی طهرانی رضوان اللَه علیه

دورۀ علوم ومبانی اسلام و تشیّع (۱)

رساله حقوق امام سجاد علیه السّلام

ترجمه: حضرت علاّمه آیة اللَه حاج سید محمّد حسین حسینی طهرانی رضوان الله علیه

ناشر: مکتب وحی / طهران

نوبت چاپ: اول / ۱٤٤۸ ه . ق = ۱٤۰۵ ه . ش

شابک: ۰ ـ ۰۸ ـ ۸۵۰۳ ـ ٦۲۲ ـ ۹۷۸

حق چاپ محفوظ است

تلفن: ۳۷۸٤۲۵۵۵ـ ۲۵ـ ۹۸+

www.maktabevahy.org

امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند:

ما عُبِدَ اللهُ بِشَیءٍ أفضَلَ مِن أداءِ حَقِّ المُؤمِنِ.

«خداوند به چیزی برتر از ادای حق مؤمن، عبادت نشده است.»

الکافی، ج ۲، ص ۱۷۰.

مقدمة ناشر

أعوذ بِاللَه من الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

رسالۀ شريف حقوق امام سجاد عليه السّلام يكى از بى‌نظيرترين و جامع‌ترين دستورات اخلاقى، تربيتى و معرفتى است كه خطوط كلى نظامِ تكاليف فردى و اجتماعى يک مسلمان را بر پايۀ توحيد ناب ترسيم مى‌كند.

اين بيانات موجز كه در قالب پنجاه و يک حق، اُسّ و اساس حقوق فطرى و انسانى را بنا نهاده است، با تبيين وظايف متقابل انسان در پيشگاه پروردگار، نسبت به خود و جوارح خويش، و در نهايت در قبال آحاد جامعه، الگو و معيارى را به نمايش مى‌گذارد كه عدالت را در تمام ساحت‌هاى زندگى بشر معنا

می‌بخشد.

رسالهٔ حقوق، جلوه‌ای درخشان از آموزه‌های ناب حضرت زین‌العابدین و سیّدالسّاجدین، امام علیّ‌بن‌الحسین علیهما السّلام است که تکالیف انسان را نه صرفاً به‌عنوان یک سری قوانین خشک و بی‌حاصل، بلکه به‌عنوان وسیلهٔ تقرّب به حق و تجلّی توحید در حیات فردی و اجتماعی تبیین می‌نماید، و برای بشر امروز از هر صنف و دسته و نحله‌ای راهگشاست.

کتاب حاضر، مشتمل بر بیانات نورانیِ عارف باللَه و بأمراللَه مرحوم علامه آیةاللَه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی ـ قدّس اللَه نفسَه الزّکیة ـ است که در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۹۸ هجری قمری در مسجد قائم طهران، طی چهار مجلس افاضه گردیده است. از این مواعظ ارزشمند، پیش از این فقط یک مجلس در ضمن کتاب شریف مباحث فقهی به زیور طبع آراسته شده بود؛ اما اخیراً و در فحص مجدد، سه مجلس دیگر یافت گردید که در این مجموعه به صورت یک‌جا و منسجم تقدیم می‌گردد.

نکتهٔ حائز اهمیت در این بیانات آنکه: حضرت علامه ـ رضوان اللَه علیه ـ با وجود آن جامعیت علمی، دقت‌نظرهای ژرف و تسلط بی‌نظیر بر مبانی فقهی و عرفانی، در این مجالس به تناسب حال مخاطبان و بنای مجالس خویش، از تفصیل و تطویل خودداری نموده و صرفاً به ترجمه، بیان روان و شرح مختصر برخی از فقرات که نیاز به توضیح داشته، بسنده کرده‌اند. این روش، الگویی برای مبلّغان و

عالمان دینی در حفظ و نشر مبانی و آموزه‌های اصیل مکتب اهل‌بیت علیهم السّلام است.

امید است تأمل در این اثر نفیس و ذی‌قیمت موجبات رشد و رُقاء و کسب کمالات روحی و تخلّق به اخلاق حمیده را برای مخاطبان روشن‌ضمیر فراهم آورد.

و ما تَوفیقُنا إلّا بِاللهِ علیهِ تَوَکَّلنا و إلَیهِ نُنیبُ

مجلس اول

أعوذ بِاللَه من الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

و صلَّى اللَهُ علىٰ محمّدٍ و آلِه الطّاهِرين

و لعنةُ اللَهِ علىٰ أعدائِهم أجمَعين

حقوق سه‌گانهٔ مترتب بر انسان

حقوقی که برای انسان متصوّر است، سه حق است: یکی حق خدا، یکی حقی که اختصاص به خودش دارد (فی ما بَینَهُ و بَینَ اللَه) و یکی هم حقوق مردم.

اگر انسان به این حقوق رفتار کرد، عادل است و در تمام آن مراحل، طبق وظیفهٔ الهی، عقلی و شرعی خود رفتار کرده است. و اگر رفتار نکرد، ظالم است؛ یعنی آن حق را در جای خودش إعمال نکرده است.

بنابراین، معنای «ظلم» این می‌شود که انسان به

آن حقی که باید در جای خودش عمل کند، نکند. اگر به حق خدا عمل نکند، ظالم به خداست؛ اگر به حق خودش عمل نکند، ظالم به خود است و اگر به حق دیگران عمل نکند، نسبت به آنها ظالم است. و در هریک از این مراحل،

اگر به حق عمل کند، دیگر ستمگر نیست و عادل است.

اما حق خدا این است که انسان باید معتقد باشد که پروردگار واحد است و در ذات، صفت و فعل شریک ندارد. قائل به توحید باشد؛ شرک، ظلم است.[1] اما حقوقی که راجع به خود انسان یا دیگران است، بسیار است.

توضیحی دربارهٔ رسالهٔ حقوق امام سجاد و سند آن

حضرت سجاد علیه السّلام کاغذ و نامه‌ای برای یکی از اصحاب خود می‌نویسند و در آن، حقوقی را که برعهدهٔ انسان است یک‌به‌یک می‌شمارند. این

---

[1] سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۳:
﴿وَإِذۡ قَالَ لُقۡمَٰنُ لِٱبۡنِهِۦ وَهُوَ يَعِظُهُۥ يَٰبُنَيَّ لَا تُشۡرِكۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ﴾. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۲۴۸:
«و زمانی که لقمان در حال پند و اندرز پسرش به او می‌گفت: "ای نور دیدهٔ من، به خدا شرک نیاور؛ چون شرک به خدا ستمی گران و سنگین است."»
سوره نساء (٤) آیه ٤٨:
﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱفۡتَرَىٰٓ إِثۡمًا عَظِيمًا﴾. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۲۴۸:
«خداوند هیچ‌گاه شرک را مورد غفران و آمرزش خود قرار نمی‌دهد؛ اما غیر از شرک را نسبت به کسانی که بخواهد می‌آمرزد... و هر کس به خداوند شرک آورد، حقّاً گناه عظیمی را مرتکب شده و نسبت دروغ و افترای بزرگی را داده است.»

نامه، به نام «رسالهٔ حقوق حضرت امام زین‌العابدین علیه السّلام» در بین علما معروف است.

مرحوم ابن‌بابویهٔ قمّی (شیخ صدوق) آن را در دو کتاب خود، یعنی

خصال و مَن لا یَحضُره الفَقیه نقل کرده است.[1]

ابن‌شُعبهٔ حَرّانی (که از علمای قرن چهارم هجرت است) در کتاب تُحَف العقول نقل کرده است.[2] سید بن طاووس در کتاب فلاح السّائل از رسائل مرحوم محمد بن یعقوب کلینی نقل می‌کند.[3] مرحوم حاجی نوری در مُستدرک ذکر می‌کند[4] و شیخ طبرسی این رساله را از اول تا به آخر در کتاب مکارم الأخلاق (که از کتب بسیار نفیس است) ذکر می‌کند.[5]

و آنچه استفاده می‌شود، این است که سند این روایت هم سند بسیار خوبی است؛ مخصوصاً شیخ نجاشی در کتاب رجال خود، در احوالات ابوحمزهٔ ثمالی (که راویِ این نامهٔ حضرت سجاد علیه السّلام است) با سند بسیار خوبی این روایت را از ابوحمزهٔ

---

[1] الخصال، ج ۲، ص ٥٦٤ ـ ٥٧٠؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ٦١٨ ـ ٦٢٦.

[2] تحف العقول، ص ۲٥٥ ـ ۲۷۲.

[3] در نسخه‌های مطبوع از فلاح السّائل این روایت یافت نشد؛ اما مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ١٦٩، این رساله را به فلاح السّائل و آن نیز به رسائل کلینی نسبت داده است. (محقق)

[4] مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ١٥٤ ـ ١٦٩.

[5] مکارم الأخلاق، ص ٤١٩ ـ ٤٢٤.

ثمالی از حضرت سجاد نقل می‌کند.[1]

إن‌شاءاللَه ما این رساله را که به نام «رسالهٔ حقوق» معروف است، به‌نحو مختصر بیان می‌کنیم؛ توجه داشته باشید که إن‌شاءاللَه خداوند همهٔ ما را به فرا گرفتن و عمل کردن موفّق کند. این کتاب، کتاب مکارم الأخلاق شیخ طبرسی است و من از این کتاب نقل می‌کنم:

[1] رجال النّجاشی، ص ١١٦.

حق خدا

رَوىٰ إسماعيلُ بنُ الفَضلِ عَن ثابِتِ بنِ دينارٍ (أبىحَمزةَ) الثُّمالىِّ، عن سيّدِ العابِدينَ علىِّ بنِ الحُسينِ علیه السّلام، قالَ علیه السّلام:

«حَقُّ اللهِ الأكبَرُ عَلَيكَ: أن تَعبُدَهُ و لا تُشرِكَ بِهِ شَيئًا؛ فَإذا فَعَلتَ ذَلِكَ بِإخلاصٍ، جَعَلَ لَكَ عَلىٰ نَفسِهِ أن يَكفِيَكَ أمرَ الدُّنيا و الآخِرَةِ.»

حضرت می‌فرمایند: "حق آن خدایی که از همه بزرگ‌تر است،[1] بر تو این است که او را ستایش و عبادت کنی و به‌هیچ‌وجه برای او شریکی قائل نشوی؛ اگر این کار را از روی اخلاص کردی، خداوند علیّ أعلیٰ برعهدۀ خودش قرار داده است که امر تو را در دنیا و آخرت اصلاح کند و تمام امورات تو را خودش کفایت کند."

حق نفس

«و حَقُّ نَفسِكَ عَلَيكَ: أن تَستَعمِلَها بِطاعَةِ اللهِ عَزّ و جَلّ.»

---

[1] یا: «آن حقی که از همۀ حقوقِ پروردگار بزرگ‌تر است.» و محتمل است که در این عبارت، معنا همین باشد. (مؤلف قدّس اللّه سرّه)

”و حقی که خودت بر خودت داری، این است که نفْسِ خود را در راه طاعت پروردگار عزّ و جلّ استخدام کرده و به طاعت بگماری.“

حق زبان

«و حَقُّ اللِّسانِ: إکرامُهُ عَنِ الخَنىٰ، و تَعویدُهُ الخَیرَ، و تَرکُ الفُضولِ الَّتی لا فائِدَةَ لَها، و البِرُّ بِالنّاسِ و حُسنُ القَولِ فیهِم.»

”و حقی که زبان تو بر تو دارد (که اگر طبق این حق رفتار کنی، حق زبان را داده‌ای وإلاّ نسبت به زبانِ خود ظالم هستی) این است که مقام زبانت را از فحش دادن گرامی‌تر داشته و بالاتر قرار دهی و آن را به سَبّ و لعن و شَتْم و فحشِ مؤمنین آلوده نکنی.

دیگر اینکه، زبانت را به کارها و گفتارهای خیر عادت دهی و گفتار زیادی‌ای را که برای تو فایده‌ای ندارد، از زبان خود حذف کرده و با زبانت به مردم نیکی کنی و آنها را با گفتار خوب هدایت و ارشاد کنی.“

حق گوش

«و حَقُّ السَّمعِ: تَنزیهُهُ عَن سَماعِ الغِیبَةِ، و سَماعِ ما لا یَحِلُّ سَماعُهُ.»

”و حق گوش تو بر تو، این است که آن را از شنیدن غیبت و هم‌چنین شنیدن هرچه شنیدنش برای تو حلال نیست، منزّه و پاک بداری.“

حق چشم

«و حَقُّ البَصَرِ: أن تَغُضَّهُ عَمّا لا یَحِلُّ لَکَ، و تَعتَبِرَ بِالنَّظَرِ بِهِ.»

”و حقی که چشم تو بر تو دارد، این است که آن را پایین بیندازی و به آنچه نگاه کردنِ تو به آن برای

تو حلال نیست، خیره نگاه نکنی.

و حق دیگری که چشم دارد، این است که با نگاه‌های خود عبرت گرفته و از آیات پروردگار، به توحید پروردگار برسی و در راه مصالح خود، چشمت را استخدام کنی.“

حق دست

«و حَقُّ یَدِکَ: أن لا تَبسُطَها إلیٰ ما لا یَحِلُّ لَکَ.»

”و حق دست تو بر تو، این است که دست‌های خود را به‌سوی هر کاری که بر تو حلال نیست، باز نکرده و نگشایی.“

حق پا

«و حَقُّ رِجلَیکَ: أن لا تَمشِیَ بِهِما إلیٰ ما لا یَحِلُّ لَکَ؛ فَبِهِما تَقِفُ عَلَی الصِّراطِ، فَانظُر أن لا تَزِلَّ بِکَ فَتَتَرَدّیٰ فی النّارِ.»

”و حق دو پای تو بر تو، این است که با آنها به‌سوی اماکنی که رفتن به‌سوی آنها و وقوف در آنها بر تو جایز نیست، حرکت نکرده و نروی؛ چون خداوند علیّ أعلیٰ روز قیامت با همین دو پا تو را روی صراط نگه می‌دارد. نگاه کن [و مواظب باش] تا کاری نکنی که موجب شود در آن روز این پاها بلغزد و تو را به رو در آتش بیندازد!“

حق شکم

«و حَقُّ بَطنِکَ: أن لا تَجعَلَهُ وِعاءً لِلحَرامِ، و لا تَزیدَ عَلَی الشِّبَعِ.»

”و حق شکم تو بر تو، این است که آن را ظرفِ برای حرام قرار ندهی. دیگر آنکه، زیادیِ از مقدارِ سیر شدن نخوری و وقتی که سیر شدی، از غذا دست بکشی.“

حق پاکدامنی

«و حَقُّ فَرجِکَ: أن تُحصِنَهُ عَنِ الزِّنا، و تَحفَظَهُ مِن أن یُنظَرَ إلَیهِ.»

”و حق آلت رُجولیّت یا اُنوثیّت بر تو، این است که آن را از زنا محفوظ بداری و از اینکه دیگری به آن نظری کند، حفظ کنی.“

حق نماز

«و حَقُّ الصّلاةِ: أن تَعلَمَ أنّها مِرقاةٌ (أو وِفادةٌ)[1] إلَى اللهِ عَزّ و جَلّ، و أنّکَ فيها قائِمٌ بَينَ يَدَيِ اللهِ عَزّ و جَلّ؛ فَإذا عَلِمتَ ذٰلِکَ، قُمتَ مَقامَ الذَّليلِ الحَقيرِ الرّاغِبِ الرّاهِبِ الرّاجِى الخائِفِ [المِسكينِ] المُستَكينِ المُتَضَرِّعِ، المُعَظِّمِ لِمَن كان بَينَ يَدَيهِ بِالسُّكونِ و الوَقارِ، و تُقبِلُ عَلَيها بِقَلبِکَ، و تُقيمُها بِحُدودِها و حُقوقِها.»

”نماز بر انسان حقی دارد و انسان باید حق نماز را ادا کند. حقی که نماز بر تو دارد، این است که بدانی نماز حکم نردبانی را دارد که از پله‌های آن به‌سوی خدا بالا می‌روی و به‌وسیلهٔ آن وُفود[2] کرده و وارد بر خدای عز و جل می‌شوی و تو در حال نماز، بین دو دست پروردگار عزّ و جلّ ایستاده‌ای.

پس زمانی که این را دانستی، در حال نماز در پیشگاه پروردگار می‌ایستی [همچون] ایستادنِ یک عبد ذلیلِ حقیری که رغبت به رحمت خدا دارد و از عذاب خدا ترسناک است، امید به فضل و کرم خدا

---

[1] «**وِفادَة**» مطابق با نُسَخ: تحف العقول، ص ۲۵۸؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ٦١٩؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳٦۹ و الخصال، ج ۲، ص ٥٦٦، می‌باشد. (محقق)

[2] وارد شدن، روی آوردن. (محقق)

دارد و از عذاب خدا و اعمال سیّئهٔ خود می‌ترسد، با حالت فقر و استکانت[1] و تضرّع نماز می‌خواند و در حال نماز، آن کسی را که در مقابل او ایستاده است تعظیم و تجلیل می‌کند و برای او با حال سکون و وقار نماز می‌خواند.

هم‌چنین در حال نماز به قلب خودت نسبت به ساحت مقدس پروردگار اقبال می‌کنی و نماز را از اول تا به آخر با تمام حدود و حقوقی که برای آن معیّن شده است، اقامه می‌کنی. این حق نماز است.“

حق حج

«و حَقُّ الحَجِّ: أن تَعلَمَ أنّهُ وِفادَةٌ إلیٰ رَبِّکَ، و فِرارٌ إلَیهِ مِن ذُنوبِکَ، و فیهِ قَبولُ تَوبَتِکَ و قَضاءُ الفَرضِ الَّذی أوجَبَهُ اللهُ عَلَیکَ.»

”و حقی که حج بر تو دارد، این است که بدانی کسی که حج می‌کند، به‌سوی پروردگار خود وارد می‌شود و از دست گناهان و سیّئات خود به عالَم رحمت و سعهٔ فضل و کرم خدا فرار می‌کند. باید بدانی که حج، موجب قبولیِ توبهٔ تو و برآورده شدن آن امری است که خداوند علیّ أعلیٰ بر تو واجب

---

[1] فروتنی، خضوع. (محقق)

کرده و برعهدهٔ تو گذاشته است.“

حق روزه

«و حَقُّ الصَّومِ: أن تَعلَمَ أنّهُ حِجابٌ ضَرَبَهُ اللهُ عَزّ و جَلّ علیٰ لِسانِکَ و سَمعِکَ و بَصَرِکَ و بَطنِکَ و فَرجِکَ، لِیَستُرَکَ بِهِ مِنَ النّارِ؛ فَإن تَرَکتَ الصَّومَ، خَرَقتَ سِترَ اللهِ عَلَیکَ.»

”و حق روزه بر تو، این است که بدانی خداوند علیّ أعلیٰ آن را سپری قرار داده که تو را از آتش حفظ کند. روزه حجاب و مُهری است که خداوند علیّ أعلیٰ بر دهان، گوش، چشم، شکم و آلت آمیزش تو زده است تا تو را به‌واسطهٔ این حجاب از آتش جهنم در امان نگه دارد؛ بنابراین، اگر روزه را ترک کردی، آن پردهٔ حجاب پروردگار را پاره کرده و گسیخته‌ای.“

حق صدقه

«و حَقُّ الصَّدَقَةِ: أن تَعلَمَ أنّها ذُخرُکَ عندَ رَبِّکَ عَزّ و جَلّ، و وَديعَتُکَ الَّتی لا تَحتاجُ إلَی الإشهادِ عَلَيها، و کُنتَ بِما تَستَودِعُهُ سِرًّا أوثَقَ مِنکَ بِما تَستَودِعُهُ عَلانيَةً، و تَعلَمَ أنّها تَدفَعُ البَلاءَ و الأسقامَ عَنکَ فی الدُّنيا، و تَدفَعُ عَنکَ النّارَ فی الآخِرَةِ.»

"و حق صدقه و احسانی که به فقرا، ایتام، مساکین و بیچارگان می‌کنی، این است که بدانی این صدقه از بین نمی‌رود؛ بلکه ذخیره‌ای برای توست که پیش می‌فرستی و نزد پروردگارِ تو باقی می‌ماند. این صدقه امانتی است که خدا برای تو نگاه می‌دارد؛ امانتی که برای سپردن به خدا احتیاج به شاهد نداری که شاهد بگیری: «خدایا من این دو شاهد را گواه می‌دارم که این امانت را به تو سپرده‌ام!» نه، احتیاج به شاهد ندارد.

اگر این صدقه‌ای که به‌دست پروردگار به امانت می‌سپاری را سِرّاً[1] بدهی، محکم‌تر از امانتی است که علانیتاً و جهاراً[2] می‌دهی و خدای‌ناکرده با دادن صدقه، ریا و عُجب و خودپسندی در کانون وجود

---

[1] مخفیانه، پنهانی. (محقق)

[2] آشکارا، علنی. (محقق)

تو رخنه می‌کند. و باید بدانی که این صدقه در دنیا از تو بلا و تمام مرض‌ها را دفع کرده و در آخرت از تو آتش را دفع می‌کند.“

حق قربانی

«و حَقُّ الهَدْیِ: أن تُریدَ بِهِ اللهَ عَزّ و جَلّ، و لا تُریدَ بِهِ خَلقَهُ، و لا تُریدَ

بِهِ إلّا التَّعَرُّضَ لِوَجهِ اللهِ عَزّ و جَلّ و نَجاةَ رُوحِکَ يَومَ تَلقاهُ.»

”هَدْی[1] و قربانی‌ای را که با خود به مکه می‌بری و در آنجا قربانی می‌کنی، (اگر عمره انجام می‌دهی، به عمرهٔ مفرده و اگر حج انجام می‌دهی، به حج قِران یا تمتّع) حقی دارد. حقش این است که به‌واسطهٔ این قربانی، خدای عزّ و جلّ را اراده کنی (یعنی وصول به مقام فنا و لقای پروردگار) و از این قربانی، مخلوقات را اراده نکرده و اراده نکنی مگر تعرّضِ لِوَجهِ اللهِ عزّ و جلّ را.[2]

دیگر اینکه قربانی، نجات و رستگاری و آزادی روح توست در روزی که خدای علیّ أعلیٰ را ملاقات می‌کنی.“

حق پادشاه

«و حَقُّ السُّلطانِ: أن تَعلَمَ أنّکَ جُعِلتَ لَهُ فِتنَةً، و أنّهُ مُبتَلًی فیکَ بِما جَعَلَهُ اللهُ عَزّ و جَلّ لَهُ عَلَیکَ مِنَ السُّلطانِ، و أنّ عَلَیکَ أن لا تَتَعَرَّضَ بِسَخَطِهِ

---

[1] اسم قربانی (گاو، گوسفند یا شتر) که در مِنا قربانی می‌کنند، هَدْی است. (مؤلف قدّس اللّه سرّه)

[2] یعنی در این قربانی، هیچ غرض و مقصدی نیست مگر اینکه پروردگار قبول کند و در اثر این قربانی که فنائی است، نمونه‌ای باشد از فنای نفس و ذات انسان در مقابل پروردگار و وصول به مقام لقای او. (مؤلف قدّس اللّه سرّه)

فَتُلقِیَ بِیَدِکَ إلَی التَّهلُکَةِ، و تَکونَ شَریکًا لَهُ فیما یَأتی إلَیکَ مِن سُوءٍ.»

”و حق سلطان و حاکم، این است که بدانی خدای علیّ أعلیٰ تو را نسبت به او فتنه قرار داده است؛ یعنی وجود تو را موجب آزمایش و امتحان او قرار داده و او به‌واسطهٔ آن حقوقی که پروردگار علیّ أعلیٰ برای

تو برعهدهٔ او قرار داده است، مبتلا و گرفتار به توست.

و باید بدانی [و مواظب باشی] که متعرّض سخط و غضب او نشوی تا با دست خود، خود را به تَهلُکه[1] نیندازی و در این‌صورت، اگر اختیاراً با دست خود، خود را به تهلکه بیندازی، در آن سوء و گزندی که از جانب او به تو می‌رسد، با او شریک خواهی بود!"

حق استاد

«و حَقُّ سائِسِکَ بِالعِلمِ: التَّعظیمُ لَهُ، و التَّوقیرُ لِمَجلِسِهِ، و حُسنُ الِاستِماعِ إلَیهِ، و الإقبالُ عَلَیهِ، و أن لا تَرفَعَ صَوتَکَ عَلَیهِ، و لا تُجیبَ أحَدًا یَسألُهُ عَن شَیءٍ حَتّیٰ یَکونَ هُوَ الَّذی یُجیبُ، و لا تُحَدِّثَ فی مَجلِسِهِ أحَدًا، و لا تَغتابَ عِندَهُ أحَدًا، و أن تَدفَعَ عَنهُ إذا ذُکِرَ عِندَکَ بِسُوءٍ، و أن تَستُرَ عُیوبَهُ و تُظهِرَ مَناقِبَهُ، و لا تُجالِسَ لَهُ عَدوًّا، و لا تُعادِیَ لَهُ وَلیًّا؛ فَإذا فَعَلتَ ذٰلِکَ، شَهِدَت لَکَ مَلائِکَةُ اللهِ بِأنَّکَ قَصَدتَهُ و تَعَلَّمتَ عِلمَهُ لِلّهِ جَلَّ اسْمُهُ لا لِلنّاس.»[2]

"و حق کسی که تو را تربیتِ دینی می‌کند و به احکام و قرآن و حدیث و سیرهٔ پیغمبر آشنا می‌کند و تو را نسبت به امور دینی تعلیم می‌کند، این است که

---

[1] هلاکت، نابودی. (محقق)

[2] مکارم الأخلاق، ص ٤١٩ و ٤٢٠.

او را تعظیم و توقیر[1] کنی و در مجلسِ او محترم بنشینی و خوب کلمات او را استماع کنی. دائماً به او اقبال کرده و روی بیاوری. در پیشِ او صوت و صدای خود را بلند نکنی و آهسته صحبت

کنی. اگر کسی از او سؤال می‌کند، تو جواب ندهی، بلکه صبر کنی و بگذاری خود او جواب بدهد.

هم‌چنین در مجلس و محضر او از کسی بیانی نکرده و سخنی نگویی و داستانی ذکر نکنی. در نزد او از أحَدی غیبت نکرده و زمانی که در غیبت او و پشتِ سر او، کسی او را به بدی یاد کرد، با شدت از او دفاع کنی. عیب‌های او را مَستور کرده و مناقب و محاسن او را ظاهر کنی و با أحدی از دشمنان او مجالست نکرده و با دوستان او دشمنی نکنی.

زمانی که این کارها را انجام دادی، ملائکهٔ پروردگار شهادت می‌دهند که تو در این علمی که می‌خواهی از او بیاموزی، خدا را قصد کرده‌ای و علم خود را برای خدای عزّ و جلّ تعلّم کرده‌ای، نه برای

---

[1] بزرگ داشتن، احترام کردن. (محقق)

مردم و خوش‌آمد آنها و حُطام[1] دنیا.“

این مقداری از رساله بود و شاید تقریباً سه‌ربع دیگر از این رساله باقی باشد. إن‌شاءاللَه هر روز مقداری را بیان می‌کنیم تا به خواست خدا تمام شود.

صلواتی ختم کنید!

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ

[1] اندک مال و اعتبار ازبین‌رفتنیِ دنیا. (محقق)

مجلس دوم

أعوذ بِاللهَ من الشّيطان الرّجيم

بسم اللهَ الرّحمٰن الرّحيم

و صلَّى اللهُ علىٰ محمّدٍ و آلِه الطّاهِرين

و لعنةُ اللهِ علىٰ أعدائِهم أجمَعين

حق حاکم

«و أمّا حَقُّ سائِسِکَ بِالمُلکِ: فَأن تُطیعَهُ و لا تَعصِیَهُ إلّا فیما یُسخِطُ اللهَ عَزّ و جَلّ، فَإنّهُ لا طاعَةَ لِمَخلوقٍ فی مَعصیةِ الخالِق.»

"و اما حق حاکم و قدرتمندی که از نقطه‌نظر ادارهٔ امر مدبّرِ امور توست، این است که او را اطاعت کرده و معصیت و مخالفت نکنی، مگر در آنچه موجب سخَط پروردگار و معصیت است."

بنابراین، اگر تو را امر به معصیت کرد، در این‌صورت نباید او را اطاعت کنی؛ چون پیغمبر فرموده است:

لا طاعَةَ لِمَخلوقٍ فی مَعصیةِ الخالِق؛[1] «در آنجایی که اطاعت کردن از مخلوق، ملازم شود با معصیت خدای خالق، در آن هنگام حرام است که انسان از آن مخلوق اطاعت کند.»

حق رعیّت

«و أمّا حَقُّ رَعیّتِکَ بِالسُّلطانِ: فَأن تَعلَمَ أنّهُم صارُوا رَعیّتَکَ لِضَعفِهِم و قُوّتِکَ؛ فَیَجِبُ أن تَعدِلَ فیهِم و تَکونَ لَهُم کَالوالِدِ الرّحیمِ، و تَغفِرَ لَهُم جَهلَهُم، و لا تُعاجِلَهُم بِالعُقوبَةِ، و تَشکُرَ اللهَ عَزّ و جَلّ علیٰ ما آتاکَ مِنَ القُوّةِ عَلَیهِم.»

"و اما حق آن افرادی که در تحتِ قدرت و حکومت تو زندگی می‌کنند و تو امور آنها را تدبیر می‌نمایی، این است که بدانی آنها رعیّت[2] تو شده‌اند، چون ضعیف‌اند و تو نسبت به آنها قوّت داری؛ پس بر تو واجب است که در میان آنها عدالت کنی و نسبت به آنها مثل پدرِ رحیم و مهربان باشی.

هم‌چنین از جهالت‌هایی که از آنها سر می‌زند، صرف نظر کرده و نادیده بگیری. در عقوبت و پاداش[3] آنها عجله نکنی و پیوسته شکر خدای عزّ و جلّ را بجای آوری؛ که قوّه‌ای به تو داده و می‌توانی آن قوّه را در راه رضای خدا و مخلوق إعمال کنی."

---

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ٤، ص ٣٨١.

[2] زیردست، فرمانبردار. (محقق)

[3] مکافات، جزا. (محقق)

«و أمّا حَقُّ رَعيّتِکَ بِالعِلمِ: فَأن تَعلَمَ أنّ اللهَ عَزّ و جَلّ إنّما جَعَلَکَ قَيِّماً لَهُم فيما آتاکَ مِنَ العِلمِ و فَتَحَ لَکَ مِن خَزائِنِه؛ فَإن أحسَنتَ فی تَعليمِ النّاسِ و لَم تَخرَقْ بِهِم و لَم تَتَجَبَّرْ عَلَيهِم، زادَکَ اللهُ مِن فَضلِهِ؛ و إن أنتَ مَنَعتَ النّاسَ

عِلمَکَ أو خَرِقتَ بِهِم عندَ طَلَبِهِمُ العِلمَ مِنکَ، کانَ حَقًّا علَی اللهِ عَزّ و جَلّ أن یَسلُبَکَ العِلمَ و بَهاءَهُ و یُسقِطَ مِنَ القُلوبِ مَحَلَّکَ.»

”و اما حق شاگردانی که داری و آنها را تعلیمِ علم می‌کنی و معلّم آنها هستی و آنها شاگردان تو هستند و از تو تعلّم می‌کنند، این است که بدانی خدای عزّ و جلّ تو را در آن اموری که به تو عنایت کرده، قیّم آنها قرار داده است؛ چون آنها از نقطه‌نظر علم ضعیف هستند و تو قوی هستی و تدبیر امرِ تربیت علمی آنها را به‌دست گرفته‌ای و بنابراین، قیّمِ علمی آنها شده‌ای.

باید بدانی که خدای علیّ أعلیٰ درهایی از خزائن علمش را بر تو باز کرده است؛ بنابراین، اگر در تعلیم مردم، به آنچه سزاوار و حق است عمل کرده و افراط و تفریط نکنی، و از آنچه خدا فرموده است چیزی اضافه و کم نکرده و در تعلیم آنها به‌نحو أحسن عمل کنی، و آنها را نرنجانی و متکبّرانه و متجبّرانه[1] با آنها رفتار نکنی، خدای علیّ أعلیٰ آن‌قدر از فضل خود بر تو می‌دهد که به حساب درنیاید!

---

[1] با زورگویی، ستمگرانه. (محقق)

اما اگر مردم را از علم خودت محروم کرده و آنها را رد کنی و هنگامی که از تو طلب علم می‌کنند، پردهٔ حیای آنها را پاره کنی، بر خدای عزّ و جلّ واجب است که آن علم را از تو برباید و بهاء و قیمت علم را از تو بگیرد و موقعیت و منزلت تو را در میان دل‌ها و قلوب مردم ساقط کند.“

حق همسر

«و أمّا حَقُّ الزَّوجَةِ: فَأن تَعلَمَ أنّ اللهَ عَزّ و جَلّ جَعَلَها لَکَ سَکَنًا و أُنسًا؛ فَتَعلَمَ أنّ ذَلِکَ نِعمَةٌ مِنَ اللهِ عَلَیکَ، فَتُکرِمَها و تَرفُقَ بِها. و إن کانَ حَقُّکَ

عَلَيها أوجَبَ، فَإنّ لَها عَلَيکَ أن تَرحَمَها لِأنّها أسيرُکَ. و تُطعِمَها و تَسقِيَها و تَکسُوَها، و إذا جَهِلَتْ عَفَوتَ عَنها.»

”و اما حق زنِ تو، این است که بدانی خداوند عزّ و جلّ او را برای تو موجب انس و سکونت خاطر و آرامش دل قرار داده است؛ بنابراین، باید بدانی این نعمتی است که از طرف پروردگار بر تو افاضه شده، و باید زن را گرامی بداری و با او به رِفق و مدارا رفتار کنی.

و گرچه حقی که خداوند علیّ أعلیٰ برای تو نسبت به او قرار داده، أوجَب[1] است و او نیز باید حقوق تو را مراعات کند، ولیکن این موجب نمی‌شود که تو حق او را مراعات نکنی؛ بلکه باید به‌نحو أعلیٰ و أحسن حقوق او را مراعات کنی. بنابراین، از حقوقی که زن بر تو دارد، این است که با او به رحمت و ملاطفت رفتار کنی؛ زیرا زیردست و مأمورِ امر توست.

[هم‌چنین باید] او را از غذاها بخورانی و از

---

[1] واجب‌تر، لازم‌تر. (محقق)

آشامیدنی‌ها بیاشامی. برای او لباس و کِسوه[1] تهیه کنی و اگر احیاناً از روی جهالت کاری از او سر زد که مورد رضای تو نبود، او را عفو کنی.“

حق مَملوک

«و أمّا حَقُّ مَملوکِکَ: فَأن تَعلَمَ أنّهُ خَلقُ رَبِّکَ وَ ابْنُ أبیکَ و أُمِّکَ و مِن لَحمِکَ و دَمِکَ؛ لَم تَملِکْهُ لِأنّکَ صَنَعتَهُ دونَ اللهِ عَزّ و جَلّ، و لا خَلَقتَ شَیئًا مِن جَوارِحِهِ، و لا أخرَجتَ لَهُ رِزقًا؛ و لَکِنّ اللهَ عَزّ و جَلّ کَفاکَ ذَلِکَ، ثُمَّ سَخَّرَهُ لَکَ وَ ائْتَمَنَکَ عَلَیهِ وَ اسْتَودَعَکَ إیّاهُ، لِیَحفَظَ لَکَ ما تَأتیهِ مِن خَیرٍ

[1] جامه، پوشش. (محقق)

إلَيهِ؛ فَأحسِن إلَيهِ كَما أحسَنَ اللهُ إلَيکَ، و إن كَرِهتَهُ اسْتَبدَلتَه، و لا تُعَذِّب خَلقَ اللهِ عَزّ و جَلّ، و لا حَولَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ.»

”و اما حق مملوک (غلام و کنیزی که در تحت مِلکیّت تو هستند) این است که بدانی آنها هم مخلوقات پروردگارِ تو و فرزندان پدر و مادر تو و از گوشت و خون تو هستند؛ چون همهٔ مخلوقات از یک پدر و مادرند و بین انسانِ حُرّ و بنده از نقطه‌نظر اینکه همه اولاد آدم‌اند، تفاوتی نیست.

و [بدان که] تو او را به‌علت‌اینکه او را آفریده‌ای و مُستویاً[1] خلق کرده‌ای و خدای عزّ و جلّ در این کار، عنوان آفرینش و صنعت[2] نداشته است، مالک نشده‌ای؛ تو هیچ‌یک از اعضا و جوارح او را نیافریده‌ای و روزی او را از آسمان نازل نکرده‌ای. ولکن خدای عزّ و جلّ، تو را از همهٔ این امور کفایت کرده و روزیِ او را فرستاده و او را برای تو مسخّر کرده است، و تو را نسبت به او امین شمرده و امانتی را به‌دست تو داده است، پس باید او را حفظ کنی و

---

[1] کامل و بی‌نقص، راست و معتدل. (محقق)

[2] خلق کردن، به‌وجود آوردن. (محقق)

آنچه از دست تو ساخته است نسبت به او خیر و احسان کنی.

بنابراین، باید به او نیکی کنی کما اینکه خدا به تو نیکویی کرده است. و اگر احیاناً کاری از او سر زد که مورد پسند تو نبود، او را استبدال[1] کن و به یک غلام و کنیز دیگر معاوضه کن، و مبادا او را عذاب کنی! خلق خدا را عذاب نکن. و لا حَولَ و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ؛ [هیچ نیرو و توانی نیست، مگر به یاری خداوند.]"

حق مادر

«و أمّا حَقُّ أُمِّکَ: أن تَعلَمَ أنّها حَمَلَتکَ حَیثُ لا یَحتَمِلُ أحَدٌ أحَدًا، و أعطَتکَ مِن ثَمَرَةِ قَلبِها ما لا یُعطی أحَدٌ أحَدًا، و وَقَتکَ بِجَمیعِ جَوارِحِها و لَم تُبالِ أن تَجوعَ و تُطعِمَکَ، و تَعطَشَ و تَسقِیَکَ، و تَتَعرَّیٰ و تَکسُوَکَ، و تَضحیٰ و تُظِلَّکَ، و تَهجُرَ النَّومَ لِأجلِکَ، و وَقَتکَ الحَرَّ و البَردَ لِتَکونَ لها، و إنّکَ لا تُطیقُ شُکرَها إلّا بِعَونِ اللهِ و تَوفیقِهِ.»

"و اما حقی که مادرت بر تو دارد، این است که بدانی او تو را حمل[2] کرده است؛ آن قِسم حملی که

---

[1] عوض کردن، جایگزین کردن. (محقق)

[2] آبستن و باردار شدن. (محقق)

هیچ‌کس راضی نمی‌شود دیگری را حمل کند. (از روی عشق و علاقه تو را آبستن شده و در جان خود پرورشت داده است و اگر عنوان بستگی[1] و اتصال نبود، زن هیچ‌وقت حاضر نمی‌شد موجودی غریب را نُه ماه در شکم خود پرورش دهد و با هزاران نگرانی و ناراحتی توأم باشد.) از روی آن شدت اتصال و علاقه‌ای که به تو که فرزند او هستی داشته، تو را در میان شکم خود حمل کرده و از میوهٔ دل خود به تو داده است، آنچه که هیچ‌کس به دیگری نمی‌دهد.

او با تمام قوا و جوارح، تو را از آفات و شرور حفظ کرده و باکی نداشته که خود گرسنه بماند و به تو غذا بخوراند، تشنه بماند و تو را سیراب کند، عریان بماند و تو را بپوشاند، در میان آفتاب باشد و تو را در زیر سایه نگه دارد و خواب را از چشمان خود دور کند تا تو خواب راحت کنی! او تو را از سرما و گرما حفظ کرده است؛ نه برای منفعتی که به او

---

[1] علقه و ربط. (محقّق)

برسد، بلکه برای خود توست، تا بوده باشی.

بنابراین، چگونه طاقت داری [و می‌توانی] شکر مادرت را بجا آوری و از عهدهٔ زحمات او برآیی؟ مگر بِعَونِ اللهِ و تَوفیقِه، به کمک خدا و عنایت پروردگار."

حق پدر

«و أمّا حَقُّ أبیکَ: فَأن تَعلَمَ أنّهُ أصلُکَ و أنّه لَولاهُ لَم تَکُن؛ فَمَهما رَأیتَ فی نَفسِکَ ما یُعجِبُکَ، فَاعْلَم أنّ أباکَ أصلُ النِّعمَةِ عَلَیکَ فیهِ، فَاحْمَدِ اللهَ وَ اشْکُرهُ علیٰ قَدْرِ ذَلِکَ و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ.»

"و اما حقی که پدرت بر تو دارد، این است که بدانی او اصل توست و تو نسبت به او فرع و شاخه هستی و اگر او نبود، تو نیز نبودی. بنابراین، هر وقت علم، کمال، قدرت یا حُسنی در خود مشاهده کردی که موجب شگفت و تعجب تو بود، بدان که آن نعمت و حُسن برای پدر توست؛ چراکه او، اصل این نعمتی بوده که در تو به ظهور پیوسته است. پس پیوسته حمد خدا را بجا آور و او را شکر کن که تو را از این اصل، متفرّع کرده و این شاخه را از این درخت بهره‌مند نموده است. و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ."

حق فرزند

«و أمّا حَقُّ وَلَدِکَ: فَأن تَعلَمَ أنّهُ مِنکَ و

مُضافٌ إلَیکَ فی عاجِلِ الدُّنیا بِخَیرِهِ و شَرِّهِ، و أنّکَ مَسئولٌ عَمّا وُلّیتَه بِهِ مِن حُسنِ الأدَبِ و الدَّلالةِ علیٰ رَبِّهِ عَزّ و جَلّ و المَعونةِ لَهُ علیٰ طاعَتِهِ؛ فَاعْمَل فی أمرِهِ عَمَلَ مَن یَعلَمُ أنّهُ مُثابٌ علَی الإحسانِ إلَیهِ، مُعاقَبٌ علَی الإساءَةِ إلَیهِ.»

”و اما حق فرزندان و اولادت بر تو، این است که بدانی آنها از تو هستند و در این دنیا نسبتِ به تو دارند؛ بنابراین، چه خیر به آنها برسد چه شرّ، چه خوب باشند چه بد، مال تو هستند و نسبتِ با تو دارند.

و تو در برابر ولایتی که خدا نسبت به آنها به تو داده است، مسئول هستی که ادب آنها را نیکو کنی، تربیت آنها را براساس صحیح قرار دهی، آنها را بر پروردگارشان خدای عزّ و جلّ دلالت[1] بنمایی، به مَعالم و معارف دینی آشنایشان کرده و در راه طاعت خدا کمکشان کنی.

پس در امورات آنها عمل کن [همچون] عملِ کسی که می‌داند اگر به آنها احسان کند، مورد ثواب خدا واقع خواهد شد؛ و اگر به آنها احسان نکرده و اسائه و بدی کند، مورد عقاب و عذاب خدا واقع خواهد شد.“

حق برادر

«و أمّا حَقُّ أخیکَ: فَأن تَعلَمَ أنّهُ یَدُکَ و عِزُّکَ و قُوّتُکَ؛ فَلا تَتَّخِذهُ سِلاحًا علیٰ مَعصیةِ اللهِ و

---

[1] راهنمایی، ارشاد و هدایت. (محقق)

لا عُدَّةً لِلظُّلمِ بِخَلقِ اللهِ، و لا تَدَعْ نُصرَتَهُ علىٰ عَدُوِّهِ و النَّصيحَةَ لَهُ؛ فَإن أطاعَ اللهَ و إلّا فَليَكُنِ اللهُ أكرَمَ عَلَيکَ مِنهُ، و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ.»[1]

"و اما حق برادرت بر تو، این است که بدانی او دستِ تو و عزّت و قوّت توست. بنابراین، او را سلاح و حربه برای معصیت خدا قرار نده؛ به‌نحوی‌که از قدرت و عزّتی که دارد استفاده کنی و به آن قوّت و عزّت متّکی شده و او را مانند سلاحی که انسان با آن به جنگ می‌رود، به دست گیری و به جنگ خدا رفته و معصیت او را انجام دهی!

[1] مکارم الأخلاق، ص ٤٢٠ و ٤٢١.

هم‌چنین برادرت را زمینه و مقدمهٔ برای ظلم نسبت به أحَدی از مخلوقاتِ خدا قرار نده و در رُبودن حقوق محرومین، به قدرت او اتّکاء نکن.

دیگر آنکه، برادرت را از یاری دریغ منما و هر وقت دشمنی دارد، او را علیه دشمنش یاری کن.

و دیگر آنکه، او را در تمام امور نصیحت کن و اندرز ده؛ اگر خدای علیّ أعلیٰ را اطاعت کرد چه بهتر، و اگر اطاعت نکرد خداوند علیّ أعلیٰ بر تو نسبت به او گرامی‌تر است و امر او به‌سوی خداست.

و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ.“

إن‌شاءالله بقیهٔ این حدیث شریف برای روزهای دیگر.

صلواتی ختم کنید!

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ

مجلس سوم

أعوذ بِاللَه من الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

و صلَّى اللَهُ علىٰ محمّدٍ و آلِه الطّاهِرين

و لعنةُ اللَهِ علىٰ أعدائِهم أجمَعين

حق مولا

«و أمّا حَقُّ مَولاکَ المُنعِمِ عَلَیکَ: فَأن تَعلَمَ أنّهُ أنفَقَ فیکَ مالَهُ، و أخرَجَکَ مِن ذُلِّ الرِّقِّ و وَحشَتِهِ إلیٰ عِزِّ الحُرّیَّةِ و أُنسِها؛ فَأطلَقَکَ مِن أسْرِ المِلکیّةِ، و فَکَّ عَنکَ قَیدَ العُبودیّةِ، و أخرَجَکَ مِنَ السِّجنِ، و مَلَّکَکَ نَفسَکَ، و فَرَّغَکَ لِعِبادَةِ رَبِّکَ. و تَعلَمَ أنّهُ أولَی الخَلقِ بِکَ فی حَیاتِکَ و مَوتِکَ، و أنّ نُصرَتَهُ عَلَیکَ واجِبَةٌ بِنَفسِکَ و مَا احْتاجَ إلَیهِ مِنکَ، و لا قُوّةَ إلّا بِاللَهِ.»

این حق راجع به عبدی است که مولا او را آزاد کرده باشد. در این فقره، حضرت آن حقی را که بعد از آزادی، مولا بر بنده پیدا می‌کند، بیان می‌فرماید:

”و اما حق مولایی که بر تو إنعام کرده و تو را آزاد

نموده، این است

که بدانی او دربارهٔ تو مالی را انفاق کرده است. تو مِلک او بودی و در مقابل [پرداخت] مال، تو را برای خود ابتیاع[1] کرده بود؛ اما تو را آزاد و قیمت تو را در راه خدا انفاق نموده است.

او تو را از ذُلّ رِقّ[2] و عبودیّت و وحشتِ بندگی، به‌سوی عِزّ و انسِ حرّیت وارد کرده است. او تو را از اسارت مِلکیّت آزاد کرده، بندها و قیدهای عبودیّت را از تو باز کرده، تو را از زندان عبودیّت رها کرده و مالک نفس خود کرده است. او تو را برای عبادت پروردگارت، فارغ‌البال[3] و با آرامش دل و سکینهٔ خاطر قرار داده است.

هم‌چنین باید بدانی که آن مولا در حیات و موت تو، از تمام خلایق به‌سوی تو اولویّت دارد. یاری کردن او با نفس خودت و با هر چیزی که مولا به آن چیز به تو احتیاج دارد، بر تو واجب است. و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ."

حق غلام

---

[1] خریدن. (محقق)

[2] بندگی، بردگی و غلامی. (محقق)

[3] آسوده‌خاطر، بدون دغدغه و نگرانی. (محقق)

«و أمّا حَقُّ مَولاکَ الّذِی أنعَمتَ عَلَیهِ: فَأن تَعلَمَ أنّ اللهَ عَزّ و جَلّ جَعَلَ عِتقَکَ لَهُ وَسیلَةً إلَیهِ و حِجابًا لَکَ مِنَ النّارِ، و أنّ ثَوابَکَ فِی العاجِلِ میراثُهُ إذا لَم یَکُن لَهُ رَحِمٌ مُکافاةً بِما أنفَقتَ مِن مالِکَ، و فِی الآجِلِ الجَنّةُ.»

”و اما حق بنده‌ای که او را آزاد کرده‌ای، این است که بدانی خداوند علیّ أعلیٰ آزادی او را به‌دست تو، وسیلهٔ [تقرّب] به‌سوی خودش و حجاب و سپری برای تو از آتش جهنم قرار داده است. نتیجه‌ای که در

دنیا از این بندهٔ آزادشده به تو می‌رسد، این است که اگر رَحِمی[1] نداشته باشد، میراثش برای توست.“

یکی از طبقات ارث، مولایی است که بندهٔ خود را آزاد کرده و بندهٔ آزاد، مالیّه‌ای[2] دارد و رَحِمی ندارد. اگر او رَحِمی در مرتبهٔ اول (مانند پدر، مادر و اولاد) یا در مرتبهٔ دوم (مانند عمو، دایی و اجداد) یا سایر مراتب نداشته باشد، ارث غلامِ آزادشده به مولایش می‌رسد.[3] بنابراین، حضرت می‌فرماید:

”نتیجهٔ آزادی آن غلام به‌دست تو، در دنیا این است که اگر رَحِمی نداشته باشد، تو وارث او خواهی بود، مُکافاتاً و جَزائاً[4] به آنچه تو از مال خود انفاق کرده و او را در راه خدا آزاد کرده‌ای؛ و نتیجهٔ آن در روز قیامت، بهشت است که خدا برایت مقدّر فرموده است.“

حق نیکوکار

«و أمّا حَقُّ ذِی المَعروفِ عَلَیکَ: فَأن تَشکُرَهُ، وَ تَذکُرَ مَعروفَهُ، وَ تَکسِبَهُ المَقالَةَ الحَسَنَةَ، وَ تُخلِصَ لَهُ الدُّعاءَ فیما بَینَکَ وَ بَینَ اللهِ

---

[1] خویشاوند، نسَب. (محقق)

[2] دارایی، ثروت. (محقق)

[3] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ٢٦، ص ٢٣٣ ـ ٢٤٢.

[4] در مقابل، بإزاء. (محقق)

عَزّ و جَلّ؛ فَإذا فَعَلتَ ذَلِکَ، کُنتَ قَد شَکَرتَهُ سِرًّا و عَلانِیَةً، و إن قَدَرتَ علیٰ مُکافاتِهِ یَومًا، کافَیتَهُ.»

”و اما حق کسی که در دنیا به تو احسان و نیکی کرده، آن است که شکرانهٔ آن را بجا آوری و همیشه کار معروف[1] و احسانی که به تو کرده است

را در خاطر و به یاد داشته باشی. هم‌چنین دربارهٔ او با گفتار نیکو رفتار کنی و او را در مواقع خلوت بین خود و خدا، از دعای خالصت فراموش نکنی.

اگر این کارها را بجا آوری، شکر نعمت او را در پنهان و آشکار انجام داده‌ای. و اگر هم توانستی در مقابل احسان و نعمتی که به تو داده، روزی مکافات کنی و جزای او را بدهی، البته این کار را بکن.“

حق مؤذّن

«و أمّا حَقُّ المُؤَذِّنِ: فَأن تَعلَمَ أنّهُ مُذَکِّرٌ لَکَ رَبَّکَ عَزّ و جَلّ، و داعٍ لَکَ إلیٰ حَظِّکَ، و عَونُکَ علیٰ قَضاءِ فَرضِ اللهِ عَزّ و جَلّ عَلَیکَ؛ فَاشکُرهُ علیٰ ذَلِکَ شُکرَکَ لِلمُحسِنِ إلَیکَ.»

”و اما حق مؤذّنی که اذان می‌دهد و تو را در مواقع

---

[1] نیک، خیر. (محقق)

نماز اعلام می‌کند، این است که بدانی او پروردگارت خدای عزّ و جلّ را به یاد تو می‌آورد و تو را به نماز که حظّ[1] تو از معنا و عالم آخرت و لقای خدا در دنیاست، دعوت می‌کند. آن مؤذن، عَون و یار و ناصرِ تو در بجا آوردن نمازی است که از طرف پروردگار عزّ و جلّ فریضه است. بنابراین، شکرانهٔ این نعمت را بجای آور؛ همان‌طورکه شکرانهٔ کسی که به تو احسان می‌کند را بجا می‌آوری.“

حق امام جماعت

«و حَقُّ إمامِکَ فِی الصّلاةِ: فَأن تَعلَمَ أنّهُ یُقَلِّدُ السِّفارَةَ فیما بَینَکَ و بَینَ رَبِّکَ عَزّ و جَلّ، وَ تَکَلَّمَ عَنکَ و لَم تَتَکَلَّمْ عَنهُ، و دَعا لَکَ و لَم تَدعُ لَهُ، و کَفاکَ هَولَ المُقامِ بَینَ یَدَیِ اللهِ عَزّ و جَلّ. فَإن کانَ نَقصٌ کانَ بِهِ دُونَکَ، و إن کانَ

[1] بهره، نصیب. (محقق)

تَمامٌ كُنتَ شَريكَهُ، و لَم يكُن لَهُ عَلَيكَ فَضلٌ؛ فَوَقىٰ[1] نَفسَكَ بِنَفسِهِ و صَلاتَكَ بِصَلاتِهِ، فَتَشكُرَ لَهُ علىٰ قَدْرِ ذَلِكَ.»

”و اما حق امامِ تو در نماز (امام جماعت) که برای تو ایتمام[2] می‌کند، این است که بدانی او سفارت و رسالت فیما بَینِ تو و پروردگارت را به‌عهده گرفته و در نماز، سفیرِ بین تو و خدای تو شده است. او از طرف تو سخن می‌گوید اما تو تکلم نمی‌کنی، او برای تو دعا می‌کند و می‌خواند اما تو دعا نمی‌کنی و نمی‌خوانی. او تو را از هول و خشیتِ وقوف و مُقام بینَ یَدَیِ اللَه[3] عزّ و جلّ کفایت می‌کند و تمام این منظورات را خودش به‌عهده گرفته و در پیشگاه پروردگار به‌عنوان امامت حاضر شده است.

بنابراین، اگر در نماز او نقصی باشد، برای اوست و ضرری به نماز تو نمی‌رساند؛ اما اگر نمازش تمام باشد، با تمامیّت نماز او شریک خواهی بود. پس آن

---

[1] در مکارم الأخلاق «**حَفِظَ**» آمده است و «**فَوَقىٰ**» مطابق با سایر مصادر است: تحف العقول، ص ٢٦٦؛ من لا یحضره الفقیه، ج ٢، ص ٦٢٣؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ٣٧٢؛ الخصال، ج ٢، ص ٥٦٩.

[2] در اینجا به‌معنای امامت کردن و مقتدا شدن. (محقق)

[3] ایستادن در پیشگاه خداوند. (محقق)

امام، نفْسِ تو را به‌واسطهٔ نفس خودش که در این راه جلو افتاده است، از آفات حفظ کرده و نماز تو را با نماز خودش محفوظ داشته است؛ لذا باید شکرانهٔ او را بر این مقدار بجا آوری.“

حق هم‌نشین

«و أمّا حَقُّ جَليسِکَ: فَأن تُلِينَ لَهُ جانِبَکَ، و تُنصِفَهُ فی مُجاراةِ اللّفظِ، و

لا تَقومَ مِن مَجلِسِکَ إلّا بِإذنِهِ ـ و مَن یَجلِسُ إلَیکَ یَجُوزُ لَهُ القِیامُ عَنکَ بِغَیرِ إذنِکَ ـ و تَنسیٰ زَلّاتِهِ، و تَحفَظَ خَیراتِهِ، و لا تُسمِعَهُ إلّا خَیرًا.»

”و اما حق کسی که در مقابل تو نشسته و جلیس توست و با تو در یک مجلس هم‌صحبت و هم‌مجلس است، این است که با او به عطوفت و نرمی رفتار بنمایی، در گفتار اعتدال بورزی و در کلمات جور،[1] جانب نَصَفَت[2] و عدالت را مراعات کنی.

هم‌چنین جز با اجازهٔ او از مجلس و جایت برنخیزی؛ اما او که در مقابل تو نشسته است، می‌تواند بدون اذن تو از مجلس قیام کند و برخیزد.

دیگر آنکه، زلاّت و لغزش‌های او را فراموش کنی، نیکی‌هایی را که در آن مجلس به تو رسیده است به‌خاطر داشته باشی و جز مطالبی که برای او خیر است، در آن مجلس به گوش او نرسانی.“

حق همسایه

«و أمّا حَقُّ جارِکَ: فَحِفظُهُ غائبًا، و إکرامُهُ

---

[1] کلمهٔ «مُجاراة» از ریشهٔ «جَری» به‌معنای جریان کلام و گفتگو است. (محقق)

[2] انصاف، عدل و داد. (محقق)

شاهدًا، و نُصرَتُهُ إذا كانَ مَظلومًا، و لا تَتَبَّعْ لَهُ عَورَةً. فَإن عَلِمتَ عَلَيهِ سُوءًا سَتَرتَهُ عَلَيهِ، و إن عَلِمتَ أنّهُ يَقبَلُ نَصيحَتَکَ نَصَحتَهُ فيما بَينَکَ و بَينَهُ؛ و لا تُسلِمْهُ عندَ شَديدَةٍ، وَ تُقِيلُ عَثرَتَهُ، وَ تَغفِرُ ذَنبَهُ، وَ تُعاشِرُهُ مُعاشَرَةً كَريمَةً، و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ.»

”و حق همسایه‌ات بر تو، این است که او را هنگامی که غایب است حفظ کرده و هنگامی که حاضر است (مسافرتی نکرده و غیبت ندارد)

اکرام کنی و گرامی بداری. زمانی که مظلوم واقع می‌گردد، او را نصرت کنی و درصدد تفحّص و تجسّس و اطلاع از عَورات و قبائح[1] او نباشی.

اگر احیاناً از بدیِ او اطلاع پیدا کردی، آن را بر او بپوشانی. اگر می‌دانی که نصیحتت را می‌پذیرد، او را در مجلس خلوت و فیما بینَک و بینَه نصیحت کنی و او را در مقابل شدائد و گرفتاری‌ها تنها مگذاری.

هم‌چنین از زلاّت و لغزشِ او درگذری و خطا و گناه او را بیامرزی و با او معاشرت کنی به معاشرتِ کریمانه و بزرگوارانه. و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ."

حق همسفر

«و أمّا حَقُّ الصّاحِبِ: فَأن تَصحَبَهُ بِالتّفَضُّلِ و الإنصافِ، و تُکرِمَهُ کَما یُکرِمُکَ، و لا تَدَعَهُ یَسبِقُ إلیٰ مَکرُمَةٍ؛ فَإن سَبَقَ کافَأتَهُ، و تَوَدَّهُ کَما یَوَدُّکَ، و تَزجُرَهُ عَمّا یَهُمُّ بِهِ مِن مَعصِیَةِ اللهِ، و کُن عَلَیهِ رَحمَةً و لا تَکُن عَلَیهِ عَذابًا، و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ.»[2]

---

[1] پنهانی‌ها، عیب‌ها و زشتی‌ها. (محقق)

[2] مکارم الأخلاق، ص ٤٢١ و ٤٢٢.

”و حق کسی که در سفر یا حضَر[1] با تو مصاحبت می‌کند و همراه توست (مانند افرادی که با انسان سفر می‌کنند و در بین راه با انسان جلیس و هم‌نشین هستند) این است که او را در امور مقدّم بداری و حق تقدّم را برای او قرار دهی. در هر امری که پیش می‌آید، با او از درِ انصاف درآیی و او را اکرام کنی کما اینکه او تو را اکرام می‌کند. او را یله و رها نگذاری تا به‌سوی مَکرُمه‌ای (کار نیکی) سبقت کند، مگر اینکه تو سبقت کنی و آن

کار را بجا آوری؛ پس اگر او سبقت کرد و احسانی به تو کرد، مکافات کن و جزای احسان او را به‌نحو احسان بده.

دیگر اینکه، او را دوست داشته باشی و به او مودّت کنی کما اینکه او تو را دوست دارد. آن معصیتی از معصیت‌های پروردگار را که اراده و اهتمام می‌کند در راهِ مصاحبت بجا آورد، از او دفع و دور کنی.

خلاصه آنکه، در راه و مسافرت و در طول

---

[1] وطن و اقامتگاه، مقابلِ سفر. (محقق)

مصاحبت، برای او رحمت باش نه عذاب که به‌واسطهٔ توقعات بیجا از تو مَلول[1] گردد و این سفر را بر خود عذاب بپندارد. و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ.“

صلواتی ختم بفرمایید!

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ

[1] خسته، آزرده. (محقق)

مجلس چهارم

أعوذ بِاللَه من الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

و صلَّى اللَهُ علىٰ محمّدٍ و آلِه الطّاهِرين

و لعنةُ اللَهِ علىٰ أعدائِهم أجمَعين

حق شریک

«و أمّا حَقُّ الشَّريکِ: فإن غابَ کَفَيتَه، و إن حَضَرَ رَعَيتَه؛ و لا تَحکُم دُونَ حُکمِه، و لا تَعمَل برَأيِکَ دُونَ مُناظَرَتِه، و تَحفَظُ عَليهِ مِن مالِه، و لا تَخونُه فيما عَزَّ أو هانَ مِن أمرِه؛ فإنّ يدَ اللَه عَزّ و جَلّ مَعَ الشَّريکَينِ ما لم يَتَخاوَنا، و لا قُوّةَ إلّا باللَه.»

”و اما حق شریک تو، این است که اگر غیبت کند، امور او را کفایت کنی و اگر حاضر باشد، جانب او را مراعات کنی؛ بدون حکم او حکمی نکنی و در شرکت، بدون‌اینکه با او گفتگو و مناظره‌ای کرده باشی، تنها به رأی خود عمل نکنی. مال او را حفظ

کنی و در امور، بزرگ باشد یا کوچک، خیانتی به او نکنی؛ چون دست خداوند عزّ و جلّ با شریکَین[1] است تا هنگامی‌که خیانت نکنند. و لا قُوّةَ إلّا باللهِ.“

حق مال

«و أمّا حَقُّ مالِکَ: فَأن لا تَأخُذَه إلّا مِن حِلِّه، و لا تُنفِقَه إلّا فی وَجهِه، و لا تُؤثِرَ علیٰ نَفْسِک مَن لا یَحمَدُک؛ فَاعْمَل فیه بِطاعَةِ رَبِّکَ، و لا تَبخَل فیه فَتَبوءَ بِالحَسرةِ و النَّدامَةِ مَعَ التَّبِعَة، و لا قُوّةَ إلّا باللهِ.»

”و اما حقی که مال تو بر تو دارد، این است که آن را به‌دست نیاوری مگر از راه حلال و خرج نکنی مگر در آنجایی که باید خرج کرد؛ آن مال را به افرادی ندهی که از آن استفاده کنند، اما تو را بر اعطای آن حمد و ستایش نکنند؛ (یعنی زحمت کشیده‌ای و مالی به‌دست آورده‌ای و برای افرادی گذاشته‌ای که آن را مصرف می‌کنند، ولی برای تو حتی از تشکر و حمد هم خودداری می‌کنند!)

در آن مال، به طاعتِ پروردگارت عمل کن و در

---

[1] دو نفر که با یکدیگر شریک هستند. (محقق)

انفاق بخل موَرز که عاقبتش حسرت، ندامت و عقاب خواهد بود. و لا قُوّة إلّا باللَه.“

حق طلبکار

«و أمّا حَقُّ غَريمِکَ الّذی يُطالِبُکَ: فإن کُنتَ مُوسِرًا أعطَيتَه، و إن کُنتَ مُعسِرًا أرضَيتَه بِحُسنِ القَولِ، و رَدَدتَه عَن نَفسِکَ رَدًّا لطيفًا.»

”و حق طلبکارت (کسی که از تو مطالبه می‌کند و دَین خود را می‌خواهد) این است که اگر می‌توانی بپردازی، باید دَین او را بدهی و اگر نمی‌توانی و مُعسِر هستی (در عُسر و حرَج زندگی می‌کنی و قادر بر ادای دین خود نیستی) غریم و طلبکار خود را به حُسن قول راضی کن و طلب

او را از خود بگردان به گردانیدنِ لطیفی که از تو نرنجد و صبر کند تا هنگامی‌که بتوانی طلبش را اداء کنی.“

حق رفیق

«و حَقُّ الخَلیطِ: أن لا تَغُرَّهُ، و لا تَغُشَّهُ، و لا تَخدَعَه، و تَتَّقِیَ اللهَ تَبارَکَ و تَعالیٰ فی أمرِه.»

”و اما امر [و حق] رفقا و دوستان و افرادی که با تو مخالطه[1] و معاشرت دارند، این است که آنها را گول نزنی، مغرور نکنی، با آنها غِشّ[2] نکرده و مکر و حیله نکنی و در امر آنها از خدای علیّ أعلیٰ بپرهیزی.“

حق مدّعی

و أمّا[3] حَقُّ الخَصمِ المُدّعِی عَلَیکَ: فإن کانَ ما یَدَّعِی عَلَیکَ حقًّا، کُنتَ شاهِدَه علیٰ نَفسِک، و لا تَظلِمُه، و أوفَیتَه حقَّه؛ و إن کانَ ما یَدَّعِی عَلَیکَ باطلًا، رَفَقتَ بِه، و لا تَأتِ فی أمرِهِ غیرَ الرِّفقِ، و لا تُسخِطْ رَبَّکَ فی أمرِه، و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ.

”و اما حق کسی که ادعایی بر تو دارد (در

---

[1] رفت‌وآمد، ارتباط. (محقق)

[2] خیانت، نفاق و تزویر. (محقق)

[3] در مکارم الأخلاق «**و أمّا**» نیامده، ولی در دو مصدر دیگر ذکر شده است: تحف العقول، ص ٢٦٨؛ من لایحضره الفقیه، ج ٢، ص ٦٢٤.

خصومت و دعوایی که نزد حاکم شرع می‌روید، ادعایی علیه تو دارد و حقی را از تو طلب می‌کند) این است که اگر آنچه از تو ادعا می‌کند حق است، خودت شاهد بر نفس

خود باشی (چون خودت فیما بَینَکَ و بَینَ اللهِ می‌دانی ادعایی که بر تو دارد، حق است)؛ بنابراین در این موضوع، خودت گواه بر خودت باش و مبادا به او ظلم کنی، بلکه حق او را وفا کن!

اما اگر آنچه بر تو ادعا می‌کند باطل است، جملات زشت و زننده‌ای از تو سر نزند؛ با او به رِفق[1] رفتار کن و غیر از رفق با او رفتار مکن و خدای خود را در آن امری که راجع به اوست، از خود مرنجان! و لا قُوّةَ إلّا باللهِ."

حق مدّعیٰ‌علیه

«و أمّا[2] حَقُّ خَصمِکَ الّذی تَدَّعِی عَلیهِ: فإن کُنتَ مُحِقًّا فی دَعواکَ، أجمَلتَ مُعامَلَتَه، و لا تَجحَدُ حقَّه؛ و إن کُنتَ مُبطِلًا فی دَعواک، اتَّقَیتَ اللهَ عَزّ و جَلّ، و تُبتَ إلَیه، و تَرَکتَ الدَّعویٰ.»

"و اما حق خَصم و مُخاصِمی[3] که تو علیه او ادعا داری (از او مالی یا حقی طلب داری و او منکر است و برای فصل خصومت پیش حاکم شرع می‌روید)

---

[1] نرمی، مدارا. (محقق)

[2] در مکارم الأخلاق «**و أمّا**» نیامده، ولی در من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ٦٢٤، ذکر شده است. (محقق)

[3] طرف مقابل در دعوا و جدال. (محقق)

این است که اگر در این دعوا مُحِقّ[1] هستی، با او به‌طور جمیل رفتار کن و با الفاظ زشت و زننده و بد رفتار مکن؛ در مرافعه فقط ادعای حق خود را [مطرح] کن و حق خود را بگیر و حق او را انکار مکن. اما

اگر در دعوای خود مُبطِل[2] هستی و دعوایت صحیح نیست، در این‌صورت از خدای عزّ و جلّ بپرهیز و توبه کن و ترک دعوا کن.“

حق مشورت‌گیرنده

«و أمّا[3] حَقُّ المُستَشيرِ: إن عَلِمتَ لَهُ رَأيًا حَسَنًا، أشَرتَ عَلَيه [بِه]؛ و إن لم تَعلَمْ، أرشَدتَه إلىٰ مَن يَعلَمُ.»

”و حق کسی که در امری از امور با تو مشورت می‌کند، این است که اگر رأی خود را رأی خوبی می‌بینی، به او اشاره کنی و آنچه را واقعاً فیما بَینکَ و بَینَ الله دربارهٔ او می‌پسندی، به او بگویی. اگر هم فکرت نمی‌رسد و صلاح او را نمی‌فهمی، او را به

---

[1] بر حق؛ کسی که حق با اوست. (محقق)

[2] بر باطل؛ مقابل مُحِق. (محقق)

[3] در مکارم الأخلاق «**و أمّا**» نیامده، ولی در دو مصدر دیگر ذکر شده است: تحف العقول، ص ٢٦٩؛ من لا یحضره الفقیه، ج ٢، ص ٦٢٤. (محقق)

کسی که می‌داند ارشاد و هدایت کن و نفهمیده و نسنجیده در مقابل استشارهٔ[1] او رأی نده.“

حق مشورت‌دهنده

«و حَقُّ المُشیرِ عَلَیکَ: أن لا تَتَّهِمَهُ فیما لا یُوافِقُکَ مِن رَأیِه؛ و إن وافَقَکَ، حَمِدتَ اللهَ عَزّ و جَلّ.»

”و حق مُشیر[2] (رأی‌دهنده و کسی که با او مشورت می‌کنی) بر تو این است که اگر رأیی که می‌دهد موافق رأی تو نبود، او را متّهم نکنی و نگویی در این ارشاد و مشورتی که با او کردم، غرضی داشت که چنین رأیی داد؛ و اگر هم رأی تو با رأی او موافق بود، حمد خدا را بجا آور.“

حق طالب نصیحت

«و حَقُّ المُستَنصِحِ: أن تُؤَدِّیَ إلَیهِ النَّصیحةَ؛ وَ لْیَکُن مَذهبُکَ الرّحمةَ و الرِّفقَ بِه.»

”و حق کسی که در امری از تو طلب پند، اندرز، نصیحت و راهنمایی می‌کند، این است که آن نصیحت واقعی را که به فکرت می‌رسد، به او بگویی

---

[1] مشورت گرفتن. (محقق)

[2] وقتی با کسی مشورت می‌کنی، تو می‌شوی مُستَشیر و او می‌شود مُشیر. (مؤلف قدّس اللَه سرّه)

و در هنگام نصیحت، مطلب را با رحمت و رِفق به او حالی کنی، نه با خشونت و زنندگی!“

حق نصیحت کننده

«و حَقُّ النّاصِحِ: أن تُلينَ لَه جَناحَک و تُصغِیَ إلیه بِسَمعِک. فإن أتیٰ بِالصَّوابِ، حَمِدتَ اللهَ عَزّ و جَلّ؛ و إن لم یُوَفَّق، رَحِمتَه و لَم تَتَّهِمهُ؛ و عَلِمتَ أنّه أخطَأَ و لم تُؤاخِذْهُ بذَلِکَ إلّا أن یَکونَ مُستَحِقًّا لِلتُّهَمَة؛ فَلا تَعبَأْ بِشَیءٍ مِن أمرِه علیٰ حالٍ، و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ.»

”و حق کسی که تو را نصیحت می‌کند، این است که بال‌های رحمت خود را برای او پایین آوری و با حالت رفق و مدارا نصیحت او را گوش کنی؛ اگر نصیحتی که به تو می‌کند صواب و راست است، حمد خدای عزّ و جلّ را بجا آوری و اگر موافقِ صواب نیست، با آن ناصح به مدارا و ملایمت رفتار کنی و او را در این نصیحت متّهم نکنی که خدای‌ناکرده غرض سوئی داشته است؛ بلکه باید بنا بگذاری که او خطا کرده است.

پس او را مؤاخذه و ایراد نکن مگر اینکه زمینه، زمینهٔ تهمت باشد (یعنی زمینه‌ای پیش آمده که در نصیحتی که به تو می‌کند متّهم است که این نصیحت از روی غرضی است که بر ضرر توست) در این‌صورت، به قول او اعتنا نکن و دنبال کار خود باش. و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ."

حق افراد مُسنّ

«و حَقُّ الکَبیرِ: تَوقیرُه لِشَیبِهِ، و إجلالُه لِتَقَدُّمِهِ إلَی الإسلامِ قَبلَک، و ترکُ مُقابَلَتِه عندَ الخِصامِ، و لا تَسبِقهُ إلیٰ طَریقٍ، و لا تَتَقَدَّمهُ، و لا تَستَجهِلهُ؛ و إن جَهِلَ عَلَیکَ، احتَمَلتَه و أکرَمتَه لِحَقِّ الإسلامِ و حُرمَتِه.»

"و اما حق بزرگ و کبیر (افرادی که سنّشان زیاد است) این است که آنها را به‌جهت پیری و تقدّمی که در اسلام بر تو دارند، مُوقّر و محترم بشماری و اجلال و بزرگداشت بنمایی. مبادا هنگام دعوا و اختلاف آراء با آنها مقابله و گفتگو کنی. در راه رفتن از آنها سبقت نگیر، جلوی آنها قدم مگذار و در راه رفتن یا صحبت کردن جلوی آنها، مقدّم نشو. به آنها نسبت جهل و نفهمی نده و حتی اگر آنها تو را جاهل دانستند و نسبت جهل دادند، تحمّل کن و آنها

را به‌جهت حق اسلام و حرمتی که دارند، بزرگ بشمار.“

حق اطفال

«و حَقُّ الصَّغیرِ: رَحمتُه فی تَعلیمِه، و العفوُ عَنه، و السَّترُ عَلَیهِ، و الرِّفقُ بِه، و المَعونةُ لَه.»

”و حق کوچکان و اطفال این است که در تعلیم و تربیت، با آنها به طریق رحمت رفتار نمایی، از خطاهایشان بگذری، روی عیوب آنها را

بپوشانی، با آنها به رفق و مدارا رفتار کنی و در کارها کمکشان کنی.“

حق حاجتمند

«و حَقُّ السّائلِ: إعطاؤُه علىٰ قَدرِ حاجَتِه.»

”و حق کسی که حاجتمند و سائل است، این است که به مقداری که حاجت دارد به او إعطا کنی.“

حق عطاکننده

«و حَقُّ المَسئولِ: أنّه إن أعطىٰ، فَاقْبَل مِنهُ بِالشُّكرِ[1] و المَعرِفَةِ بِفَضلِه؛ و إن مَنَعَ، فَاقْبَل عُذرَه.»

”(و اگر از کسی سؤال[2] کردی و حاجتی داشتی) حق آن کسی که مسئول است، بر تو این است که اگر حاجت تو را برآورد و به تو عنایت کرد، با شُکر از او بپذیری و به فضل و بزرگواری‌اش اعتراف کنی؛ و اگر تو را منع کرد و حاجتت را برنیاورد، عذر او را بپذیری.“

حق خوشحال کننده

«و حَقُّ مَن سَرَّکَ بِشَیءٍ لِلّه تَعالىٰ: أن تَحمَدَ

---

[1] در مکارم الأخلاق «**الشّکر**» آمده، ولی در بعضی از مصادر دیگر «**بالشّکر**» ضبط شده است: من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ٦٢٥؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ٣٧٤؛ الخصال، ج ۲، ص ٥٧٠. (محقق)

[2] درخواست، ابراز نیاز. (محقق)

اللهَ عَزّ و جَلّ أوّلًا، ثُمّ تَشكُرَه.»

”و حق کسی که برای رضای خدا تو را به چیزی خوشحال می‌کند (تو را شاد و مسرور می‌کند و منظورش قربت است) این است که اولاً

حمد خدای عزّ و جلّ را بجا بیاوری و سپس از او تشکر کنی.“

حق بدی کننده

«و حَقُّ مَن ساءَکَ: أن تَعفُوَ عَنه؛ و إن عَلِمتَ أنّ العَفوَ یَضُرُّ، انتَصَرتَ. قالَ اللهُ تَبارَکَ و تَعالیٰ: ﴿وَلَمَنِ ٱنتَصَرَ بَعۡدَ ظُلۡمِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَا عَلَيۡهِم مِّن سَبِيلٍ﴾[1]**.»**

”و حق کسی که به تو بدی می‌رساند، این است که او را عفو کنی؛ اما اگر می‌دانی که عفو کردن در این زمینه ضرر دارد، انتصار[2] می‌کنی و حق خود را از او می‌گیری (و برای آن بدی که به تو کرده است، او را تنبیه می‌کنی). خداوند تبارک و تعالیٰ می‌فرماید: ﴿کسانی که بعد از ظلمی که به آنها شده انتصار می‌کنند و می‌خواهند حق خود را بگیرند، بر آنها باکی و اشکالی نیست و می‌توانند حق خود را بگیرند.﴾“

حق مسلمانان

«و حَقُّ أهلِ مِلَّتِکَ: إضمارُ السَّلامةِ لَهُم، و الرَّحمةُ بِهِم، و الرِّفقُ بِمُسیئِهِم، و تَألُّفُهم، وَ

---

[1] سوره شوری (٤٢) آیه ٤١.

[2] دادخواهی، یاری طلبیدن برای گرفتن حق. (محقق)

اسْتِصلاحُهُم، و شُكرُ مُحسنِهم، و كَفُّ الأذىٰ عَنهُم، و أن تُحِبَّ لَهُم ما تُحِبُّ لِنَفسِکَ، و تَكرَهَ لَهُم ما تَكرَهُ لِنَفسِکَ؛ و أن يَكونَ شُيوخُهُم بِمَنزلةِ أبِيکَ، و شُبّانُهُم بِمَنزلةِ أخيک، و عَجائِزُهُم بِمَنزلةِ أُمِّکَ، و الصِّغارُ بِمَنزلةِ أولادِک.»

”و اما حق اهل ملّت خود (یعنی مسلمانان که در ملّت و آیین با انسان شریک هستند؛ چه با آنها در تماس باشی و چه نباشی) این است که در دل خود برای آنها سلامت و عافیت طلب کنی و به آنها رحمت کنی. با آن افرادی که به تو إسائه می‌کنند و بدی می‌رسانند، رفق و مدارا کنی، با آنها با الفت و محبّت معاشرت نمایی و کارهایشان را اصلاح کنی. شکرِ افرادی از آنها که به تو احسان می‌کنند را بجا آوری و گرفتاری، مذلّت و اذیّت را از آنها برداری و مگذاری که آزار و اذیّتت به آنها برسد.

دیگر آنکه، برای آنها بپسندی آنچه برای خودت می‌پسندی و برای آنها مکروه و ناگوار بدانی، آنچه برای نفس خودت مکروه می‌داری.

و دیگر آنکه، پیرمردها و شُیوخ آنها را به منزلهٔ پدر خود، جوانان آنها را به منزلهٔ برادر خود، زن‌های پیر آنها را به منزلهٔ مادر خود، و کودکان و صِغار آنها را به منزلهٔ اولاد خود تلقّی کنی و بدانی.“

حق اهل ذمّه

«و حَقُّ أهلِ الذِّمّةِ: أن تَقبَلَ مِنهُم ما قَبِلَ اللهُ

عَزّ و جَلّ مِنهُم، و لا تَظلَمَهُم ما وَفَوا اللَه[1] عَزّ و جَلّ بِعَهدِه.»[2]

"و اما حق اهل‌ذِمّه (یعنی افرادی که مسلمان نیستند، اما اهل‌کتاب و قائل به خدا و پیامبران گذشته هستند) این است که آنچه را خداوند عزّ و جلّ از آنها قبول کرده است (که در مملکت شما با شرایطی چون

---

[1] در مکارم الأخلاق «**لله**» آمده، ولی در الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۷۵، «**اللَه**» ذکر شده است. (محقق)

[2] مکارم الأخلاق، ص ٤٢٢ ـ ٤٢٤.

نفروختن شراب و گوشت خوک و انجام ندادن معصیتِ جهاری[1] و پرداختن خَراج و جِزیه[2] به دولت اسلام، زندگی کنند) شما هم از آنها قبول کنید و هنگامی که به عهد خداوند عزّ و جلّ وفا می‌کنند، دیگر آنها را مورد ستم و آزار خود قرار ندهید.“[3]

این رسالهٔ حقوقی از حضرت امام زین‌العابدین علیه السّلام برای یکی از اصحابشان بود که خود آن حضرت مرقوم فرموده و فرستاده بودند. ما به‌نحو اجمال آن را معنا کردیم و گذشتیم و تمام شد؛ چون اگر می‌خواستیم روی هریک از این فقرات صحبت کنیم، سخن به درازا می‌کشید و از وضع بیان مجالس ما که بنا بر همان گفتن مسائل است، خارج می‌شدیم.

إن‌شاءاللَه فردا دربارهٔ بعضی از مسائل دیگر که مورد نیاز است، صحبت می‌کنیم.[4]

---

[1] علنی، آشکارا. (محقق)

[2] مالیات. (محقق)

[3] جهت اطلاع بیشتر دربارهٔ حقوق اهل‌ذمّه، رجوع شود به مباحث فقهی، احکام و مسائل کفّار ذمّی و حربی.

[4] جهت استفاده از سایر مواعظ مؤلف ـ رضوان اللَه علیه ـ به سایت مکتب وحی، بخش سخنرانی مراجعه فرمایید. (محقق)

صلواتی ختم کنید!

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ